

معنی اوستا

واژه‌ی « اوستا » در نبشته‌های اوستایی نیامده و باید گفت این « اوستا شده » یا شکل پازندی اوستاک یا اپستاک ( Avastâk, Apistâk, Avistâk ) پهلوی است . معنی این واژه را نبشته‌های پهلوی نداده‌اند و شاید هیچ نیازی به آن نداشته‌اند زیرا معنی آن برای آنان روشن بود . این واژه گاهی تنها و گاهی با واژه‌ی « زند » آمده است و « زنداوستا » برای نبشته‌های کیشی زرتشتیان بکار رفته است .

زند که به اوستا آرتینتی ( Azainti ) است به معنی گزارش و تفسیر می‌باشد . با آنهمه که گزارشها و تفسیرها به زبانهای اوستا ، پهلوی ، پازند و پارسی داریم زند بیشتر به گزارش به زبان پهلوی گویند و برای همین نام زبان پهلوی زند نیز هست . يك گزارش اندر گزارش یا تفسیر تفسیر هم داریم که آنرا « پازند » می‌نامیم و این را به زبانی نیز گویند که همان پهلوی باشد ولی سره و از هزوارش پاك و به دین دبیره نوشته شده .

واژه‌ی « اوستا » را برخی اپستا ( upastâ ) پارسی باستان که معنی آن کمک و پشتیبانی است پنداشته‌اند ولی چنان پیدا است که این را برای آن گفته‌اند که نشان دهند هخامنشیان زرتشتی و اوستا خوان بودند . برخی آن را از ریشه واژه‌ی اپستا ( upasthâ ) سانسکریت می‌انگارند زیرا یکی از معنی‌های این « برای نماز گزاری در پیشگاه خداوندی ایستادن » است . معنی اصلی این واژه « در بر ایستادن » است و معنی‌های دیگرش همه اصطلاحی است . همین واژه‌ی ( upastha ) به صورت اسم مذکر معنی‌های اصطلاحی شگفتی به خود گرفته است که برخی از آنها « پناهگاه ، آغوش ، سرین ، کیل ، نشین ، آلت تناسل » می‌باشند که از هیچ کدام بوی نیایش و ستایش نمی‌آید .

اما بیشتر دانشمندان « اوستا » را از ریشه واژه‌ی ود ( vid ) یا « دانستن » می‌دانند و می‌گویند همانگونه که نام نبشته‌های گرامی هندوان وید ( Veda ) یا « دانش » است این نام را هم باید « آن چیزی که دانسته شده » ترجمه کرد و معنی آن را همان « دانش » گرفت .

ولی همین دانشمندان از نخست به این نکته پی برده‌اند که با شکل فعلی « ا » در واژه‌ی اوستا معنی نفی را دارد و بجای « دانسته » معنی آن « نادانسته » می‌گردد و باید آن را از ود ( vid ) با پیشوند آ ( â ) بر آورد (۱) و شکل اصلی آن را اوستا ( âvistâ ) انگاشت ، و این نکته ای است که شادروان پرفسور میلز ( Prof. Lawrence Mills ) پنجاه و اندی سال پیش نشان داده است . (۲) پس اگر اوستا را « دانش » یا « آگاهی » ترجمه کنیم چاره‌ای جز این نیست که شکل « اوستا » را برگزینیم و روا سازیم و این کاری است که برخی از دوستان از يك

(۱) آود ( âvid ) به سانسکریت به شکل فعل لازم « نيك در یافتن و درست فهمیدن »

است و به شکل متعدی « فرا گرفتن ، فرا خواندن ، آگاه ساختن ، پیشکش کردن »

(2) An Exposition Of The Lore Of The Avesta, Bombay, 1916

یا دوسال پیش می‌کنند گو که این نکته را دریافته‌اند که (i) کوتاه دین دبیره «زیر» یا کسره پارسی است و «اویستا» نوشتن نادرست است. همچنان u کوتاه دین دبیره «پیش» یا ضمه الفبای پارسی است.

ولی اگر امروز که دیگر سده‌ها گذشته که در پارسی «ا» نفی وجود و مفهومی ندارد و برای بیشتر مردم باسواد، تا چه رسد به بیسوادان، مرداد و امرداد و افسانه و فسانه و فریدون و افریدون و مانند آنها یکی است و اگر کسی پرسد که این برای چه باشد، بسیاری بیدرنگ پاسخ دهند که کوتاه شده و یا بلند شده بهمان واژه است تا با وزن شعر جور آید، چنین لغزشی رخ دهد و اوستا را اوستا گویند، جای هیچگونه شگفت نخواهد بود. اما بسی دور می‌نماید که چنین کاری در زمانی که این «ا» نفی بس مهم بوده سرزند و آنهم بدست پیشوایان مذهبی سخت گیر و متعصب.

پس چرا خود را در پیچ و خم انگار و پندار گم کنیم تا برای این واژه معنی راستی را پیدا کنیم و نگوییم که «اوستا» یعنی «نادانسته»؟ و این هم دلیلی چند که برای پا برجا کردن این گفته می‌توان آورد:

(۱) شکل واژه‌ی «اوستا» چه در پهلوی و چه در پارسی آشکارا نشان می‌دهد که معنی آن در نفی است زیرا در اوستا و پهلوی و یازند بیشتر نفی‌هایی را که امروز با پیشوند «بی» و «یا» «نا» می‌سازیم با «ا» می‌ساختند. نا گفته نماند که واژه‌های اوستایی که از آود (âvid) ساخته شده‌اند در پهلوی درست ترجمه کرده‌اند مانند آوش (âvish) و آوشیا (âvishyâ) که آشکارا آشکارا باشد و آوستی (âvisti) که آگاهی باشد. در ضمن وستا (Vostâ) در لهجه‌ی زرتشتی کرمانی و وستو (vistu) در لهجه‌ی زرتشتی یزدی کوتاه شده‌ی همان «اوستا» یازند است.

(۳) در اوستا آوش - کار (âvish kâra) و پهلوی آشکارک

(۲) در لهجه گاتهبایی از ود (vid) چندین واژه داریم مانند وستا (vista) یعنی دانسته و اوستی (evisti) یعنی «نادانی» و ودوه (vidvah) یعنی «دانا» و اودوه (evidvah) یعنی «نادان» در این جا «ا» نفی بس نمایان است و واژه‌ای که در اوستا و یاسانسکریت برای دانش داریم وستی (visti) و یا وتی (vitti) می‌باشد.

(۳) از زمانی که در آن «ا» نفی روا بود، ما هیچ نمونه‌ای در دست نداریم که واژه‌ای به شکل نفی باشد ولی آن را کوتاه شده بشمارند و به معنی مثبت بگیرند.

(۴) همه می‌دانیم که بعثت دیگر گونیهایی سیاسی، بویژه پس از چیره گردیدن اسکندر مقدونی و فرمانروائی سلوکیان و برسر کار آمدن اشکانیان، زبانهای اوستا و پارسی باستان فراموش شده بودند و پیشوایان کیشی زبان اوستا را بازور گزارشها و تفسیرهای نارسایی که در دست داشتند معنی می‌کردند.

در این شکی نیست که کسانی که بعدها به نام پیشوایان کیشی برسر کار آمدند سرودهای نغز و بسیار بلند زرتشت را چنانکه خود آن پا کمرد به پیروان دست پرورده و دست آموخته و دست آزموده خود فهمانده و سپرده بود، آنچنانکه شاید و باید نتوانستند در یابند زیرا اندیشه‌های آنان به پندارهایی آلوده بود که زرتشت برای زدودن آن برخاسته بود و این درماندگان بجای آنکه مغز معنوی گفته‌های آن پا کمرد را بفهمند و بفهمانند آن را در پیوست اندر پیوست تفسیرهای پرت خود سخت پیچیدند و نهفتند.

از یسنا و وسپرد (۴) پیداست که سرودهای پنجگانه و بندهای وابسته بآن را با «بی» بریدگی و بی لغزش و با آهنگهای ویژه‌ای می‌سرودند و برای هر بند گزارش و تفسیری در دست داشتند ولی اگر یسناهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ را که در تفسیر «یتا اهو» و «اشم و هو» و «ینگه هانام» می‌باشند بخوانیم (۵) به این نکته

(۴) هات ۵۷ پاره ۸، یسنا بخش دوم، پور داود، ص ۵۹ و وسپرد، کرده‌های

۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، و ۲۴ پورداود، ص ۵۵، ۵۷، ۶۳، تا ۷۲

(۵) یسنا جلد اول، پورداود، ص ۲۰۴

پی خواهیم برد که مثلاً در برابر ترجمه‌ی ساده و آسان فهم این سه بند که استاد پورداد کرده‌اند، این تفسیرها پرت و بی‌چیده می‌باشند.

بهتر است اینجا عین گفته‌ی استاد را بیاوریم گو که چنان می‌نماید که ایشان آن چیزی را که می‌خواستند پوست کنده نگفته‌اند:

«یسنا ۱۹-۲۱ که گفتیم بغان یشت نامزد گردیده بقایائی است از سومین نسک اوستا، بغ نسک... اگر از برای قطعات دیگر گاسانیک، یعنی از برای قطعاتی که در انشاء و قدمت جزو سرودهای گاتها شمرده میشود، مانند سه دعای کوچک مذکور تفسیر و توضیحی بجای مانده بود هر آینه بهتر بمعانی قطعات گاتها بر می‌خوردیم و فهم این قسمت بسیار مشکل اوستا آسان تر میشد، هر چند که در این جا باید بیفزائیم: فهم چند فقره از فقرات یسنا ۱۹-۲۱ که در تفسیر سه دعای مذکور است، بهیچ وجه آسان نیست مفسر آنها باندازه بختصار کوشیده که امروزه درست پی بمقصود آن نتوانیم برد معانی این سه دعا که اصلاً از قطعات مشکله اوستاست و در سر آنها مباحثات طولانی شده بواسطه این تفسیر روشن تر نشده و خود چند فقره این تفسیر را نیز باید در جزو فقرات سخت اوستا شمرد... تفسیر پهلوی (زند) این سه‌ها مانند کلیه تفاسیر پهلوی که از برای قطعات «گاسانیک» بجا مانده تفسیری که درست مطابق متن باشد نیست...»

متأسفانه باید بگوییم که در جاییکه سانسکریت و یونانی و لاتین و عبری و عربی، باهمه دگرگونیهاییکه با گذشت زمان در خود پذیرفته‌اند، زبانهای زنده و فهمیدنی می‌باشند، اوستا از زبانهای مرده‌ای بوده که نه تنها مردم آن را نمی‌فهمیدند بلکه پیشوایان که آن را سینه‌بسینه نگاه داشته بودند هم درست از آن سردر نمی‌آوردند و تنها باور و ایمان شگفتی بود که آن را در دل خود جای داده و هر چه

گرامیتر داشته‌اند و به جرأت می‌توان گفت که از زمانی که زبان فراموش شده تا امروز این نخستین بار است که با کمک و راهنمایی زبانشناسی و دین شناسی این زبان روشن و گویا گردیده است و اکنون ما بهتر می‌فهمیم که به آن چه گفته و سروده شده.

اکنون از دینکرد، کتاب پنجم پرسش و پاسخ شماره ۱۲ را یاد میکنیم: پرسش: ایزد این دین را چرا به عبارت ناآشنای نهفته‌ی اوستا نام گفت؟ پاسخ: این کلام و دین اوستا همه آگاهی است و چون بامینوی نیک و بسته‌ی نزدیک است به همه زبانهای جهانیان آنگونه شگفت می‌نماید و از هر فهم مردمان بالاتر است و زند بجای آن گفته شد که به میان جهان روا تر (و) ایزد جهان آشناتر (است) «...» (۶) اینجا چه خوب استدلال شده است که چون این زبان با جهان بالاتری از نزدیک وابسته و از فهم مردم بیرون است، نا آشنا و معنی آن نهفته است. برای پاسخ دهنده که خود از پیشوایان بوده و بیگمان تفسیرهایی می‌کرده و در اینجا به کسی می‌فهماند که مسیحی بود و می‌خواست که به کیش زرتشتی درآید، این طبیعی به نظر می‌رسیده که کلام ایزدی باید نهفته و نا آشنا و نا دانسته باشد و آن زند و گزارش است که آنرا روشن تر می‌نماید.

اکنون برای آنکه یک گواه دیگری بیاوریم از «مروج الذهب و معادن الجواهر» مسعودی (سده چهارم هجری) می‌خوانیم:

«زرتشت پسر اسپنتمان بود وی پیغمبر مجوس است و کتاب معروف راهمو آورده که نزد مردم به نام زمزمه معروف است و نزد مجوسان نام آن اپستا است زرتشت این کتاب را به زبانی آورد که از آوردن مانند آن درمانند و معنی آن را در نیابند درباره‌ی این کتاب که زرتشت آورد و درباره‌ی تفسیری که برای آن نوشت و تفسیر تفسیر آن بعداً سخن خواهیم داشت. این کتاب را در هیجده هزار

جلد زرین نوشت ... چون پس از ملوک الطوائفی (اشکانیان) پادشاهی به اردشیر پسر بابک رسید، ایرانیان را به خواندن نهشته‌ای که یسنا نام دارد هم سخن کرد و تا کنون ایرانیان و مجوسان جز آن نخوانند و کتاب نخست ایستا نام دارد چون از دریافتن کتاب درماندند زرتشت تفسیری بیاورد و تفسیر را زند نامیدند سپس برای تفسیر نیز تفسیری بیاورد و آن را پازند نامیدند. پس از مرگ زرتشت پیشوایان آنان تفسیر و شرحی برای تفسیر تفسیر و شرحی برای مسائل دیگر که گفتیم نوشتند و این تفسیر را ایارده نامیدند. (۷) درباره‌ی اوستاوند و پازند چنانکه در زمان ساسانیان و پس از آنان بود چه گزارشی از این بهتر می‌توان آورد؟ چنان پیداست که هر چه از متن اوستا کمتر می‌فهمیدند به تفسیر اندر تفسیر نوشتن می‌پرداختند و علت اصلی این یکی فراموش شدن زبان اوستا بود و دیگری الفبای چپستان نمای پهلوی بود که هنوز دانشمندان چندین زبان شناس مشغول گشودن گره‌های کوری هستند که الفبای پهلوی زده.

(۵) همین جفت بکار بردن زند و اوستا بویژه به شکل «زند اوستا» نشان آن است که با کمک «زند و گزارش آن چیزی را که نادانسته و ناآشنا و سر بسته و نهفته» بود تا آنجا که می‌توانستند آشکار و روشن می‌ساختند.

(۶) اگر گفته‌ی صوفیان و باطنیان و دیگران را در باره‌ی سر بسته و نهفته بودن معنی قرآن که خود قرآن برعکس آن روشن و آشکار بودن آن را اعلام می‌کند در نظر بگیریم، بهتر به این نکته پی خواهیم برد که چگونه مردم بر حسب عادت و یا به دلیل‌های دیگری قرآن را هم سر بسته گفته برای آن معنی‌های «ظاهری و باطنی» شناختند.

شاید یکی از علتهاییکه بیشتر ایرانیانی که به اسلام گرویدند بجای آنکه زبان عربی را نیک فرا گیرند تا آیین و دستور دین نوین خود را نیک دریابند، بی آنکه

(۷) مروج الذهب و معادن الجواهر، چاپ قاهره (۱۳۴۶ هجری) جلد اول و ترجمه آن به پارسی از بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴ خورشیدی جلد اول ۲۲۴

چیزی از معنی آن بفهمند نماز و پاره‌ای از قرآن را توتی وار به یاد می‌سپردند و یا می‌خواندند. این کار به نظر آنان بسیار طبیعی می‌نمود زیرا این کاری بود که خود آنان و نیاکان آنان در زمان زرتشتی بودن می‌کردند. این کار بطور بسیار طبیعی در همه‌ی کشورهای به اصطلاح عجمی و غیر عرب هنوز ادامه دارد.

با در نظر گرفتن نکته‌های بالا معنی اصلی اوستا «نادانسته» و معنی اصطلاحی آن «سخن سر بسته، گوهر نهفته، راز نهانی، کلام آسمانی، رمز باطنی، بالاتر از فهم نارسای جهانیان» می‌باشد که تنها ویژگی‌گانی از پیشوایان بزرگ کلید آن را بصورت «زند» و کلید دیگری «پازند» در دست داشتند و این خود يك گونه تقدس و پاکی و شکوه و بزرگی به این زبان و همچنان به کلیدداران می‌بخشید.

### اژدهاك موبور

در گفتار «داستانهای مشترک ایران و هند» گفتیم که اژدهاك یا اهی - داس نام دیگر هیولای ورتراست که ابرها را دزدیده در کوه‌ها پنهان می‌کرد و خشک سالی پدید می‌آورد و سپس هم بدست ثریتون یا ترتن یا فریدون و همکاران نابود می‌گردید.

اژی یا اهی مار، یا اژدها را گویند و دهاك و داس هم به معنی گزنده است. در ریگ‌وید «داسها» یا گزندگان برای همدستان اهی آمده و سپس همین واژه اصطلاحاً برای پیگانگانی آمده که اندر آنان را شکست سختی داده از آنان گاو و گوسفند و کشت‌زار و ده و دژ بزور گرفت و این نشانه‌ی چیره گردیدن آریاییان بر بومیان آن سامان است (۸). این را هم فراموش نکنیم که بومیان «مار» را هم می‌پرستیدند. مارپرستی یکی از کهنترین مراسم مردم هر قاره بوده و حتی در عصر

(۸) به عبری نیز واژه‌ی «گوئیم» یا مار برای غیر یهود بکار برده شده.

حجر هم دیده شده است و بسامان نشان مذهب بوده. در چین اژدها را بنام بخشنده‌ی باران می‌پرستیدند ولی در بسیاری از داستانها مارهمواره جلو آب و باران را میگیرد و همه ساله دوشیزه‌ی زیبایی می‌خواهد تا آنها را رها کند و سرانجام بدست یلای کشته میشود.

در نیشته‌های هندی، بویژه ریگ وید، اهی و کشندگان آن همه نیروهای پنداری می‌باشند و بیشتر کسانی که در کشتن آن دست دارند یا خدا و یا نیم خدا هستند ولی هنگامیکه به زمان اوستای یشتها می‌رسیم، پندارها نیرو گرفته «یم واژی دهاک و ثریتون» همه انسان می‌گردند و شاید هم حقیقت برعکس این باشد ولی آنچه که راست است این است که این داستانها بسته به سرزمینهای میان رود سند و آمودریا بوده واژی چه پنداری باشد و چه حقیقی، زاده و پرورده اندیشه‌ی آریایی است.

اما همانگونه که گفتیم گنگی زبان اوستا بویژه در مورد نامها و اصطلاحها باعث شده که قیاس آریایی‌های زمان اشکانیان و ساسانیان به این داستانها چنان شاخ و برگهایی بچسبانند که دیگر بسختی شناخته شوند. در زمان اشکانیان و ساسانیان این کار را برای این هم می‌کردند که با آگاهیا و دانستنی‌های آن زمان جور آید. این است که می‌بینیم زمان و مکان و نقش بازیکنان دیگر گون شده. مردمی که همه با مردم گیلان و مازندران و بابل و روم و یورو بودند و پشت به سرزمینهای شرقی که جایگاه اصلی شان بود کرده بودند، داستانهای کهن خود را هم به این سرزمینهای تازه پیوند دادند و جور کردند.

می‌دانیم که اوستا و بیگمان نیشته‌های کهن سانسکریت هیچ آگهی از سرزمینهای غربی زمانهای ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی ندارند و غربی‌ترین نقطه‌ای که یاد شده ری (Ragha) است ولی می‌بینیم که واژه بوری (Bawri)

که در آبان‌یشت با نام اژدهاک آمده در ترجمه‌ها و تفسیرها «بابل» گردیده و نخست این کس، بابلی و سپس هم از بیخ عرب شده و نامش هم به «صحاك» چرخیده تا درست از «ناطقین بالصاد» گردد.

واژه‌ی «بوری» در اوستا چهار بار (۹) آمده که همه آنها در همان آبان‌یشت میباشند. در سه جا منظور جانور آبی «بیر» نام است که پوست زیبایی دارد (۱۰) و یک بار هم منظور لقب اژدهاک است.

معنی این واژه که شکل سانسکریت آن بیرو (babhru) است، بور و سرخ تیره است، در سانسکریت به کسی که مو بور باشد «ببرو» گویند و در پارسی هم چنانکه استاد پورداود نشان داده‌اند بوران می‌گفتند و آن جانور آبی را هم از روی رنگ مویش این نام داده‌اند. پس اژدهاک یا خودش بور بوده یا موهای بور داشته است.

در اوستا گرشاسب پسر ثریت «اژی شاخدار را که اسبها فرو برد، مردمها فرو برد، آن زهر آلود زرد رنگ از او زهر زردوش به بلندی یک نیزه روان بود کشت» (۱۱) بیجا نیست که بدانیم مردم جنوب شرقی ایران می‌گویند که مار پس از هزار سال ازدهایی می‌گردد که بر سر موی بور دارد. اژدهای افسانه‌ای چین هم موهای طلایی دارد پس رنگ زرد و بور وصلایی با مار و اژدها بستگی ندارد.

در نظر نویسنده آن لقب «بیوراسب» که در نیشته‌های پهلوی و پارسی به اژدهاک داده‌اند، همان بوراست که (Bawri) اوستا را (Bayvari) پنداشته‌اند و سپس هم اسبها را بهش هفت بخشیده‌اند.

چون از فریدون و گیلان نام بردیم، نکته‌ی دیگری را هم روشن می‌سازیم. در

(۹) bawroish در بند ۲۹، bawraini, bawranâm, bawrish در بند ۱۲۹

(۱۰) نک، یشتها، جلد اول، پورداود ص ۲۹۷.

(۱۱) یسنا ۹ پاره ۱۱، پورداود، ص ۱۶۳.

اوستا آمده که فریدون از « ورن چهار گوش » بود (۱۲) و در جاهای دیگر از « دیوان ورن » یاد شده که برخی آنها را دیوان گیلان و برخی آنها را دیوان آرز ترجمه کرده اند.

« ورن » که از ریشه واژه‌ی « ورن » یعنی پوشیدن و پناه دادن است در سانسکریت بمعنی « باره، بارو، خاک کربز و تپه کوچک » می باشد (۱۳) و چون گیلان از جنگل پوشیده شده است، ورن را گیلان انگاشته اند آنانیکه « ورن » را « آرز » ترجمه می کنند بر لهجه های کهن آسیای مرکزی ختنی و سغدی تکیه می کنند. در نظر نویسنده این معنی اصطلاحی بعدی است و چون در سانسکریت « ورن » لقب اندر دیو هم آمده در آغاز برای همکاران اندر بکار رفته و منظور خدایان کهن آریایی بوده که ایرانیان مزدا پرست آنان را رها کرده بودند.

بهر سان بار روی چهار گوش منطقی تر بنظر می رسد تا آنکه جنگلستان گیلان را چهار گوش سازیم. پس داستان فریدون گیلانی که ضحاک بابل را در دم اوئد مازندران زندانی کرد، شکل دیگر گون شده ی داستان کهن ثریتون باروزاد و ازدهاک موبور اوستا و ویداست.

« پایان »

(۱۲) یشتها ۵ - ۳۳ ، ۱۳ - ۹ ، ۱۵ - ۲۲ ، ۱۷ - ۳۳ و وندیداد

فرگرد اول - ۱۷

(۱۳) در نظر نویسنده « جو باره » که بعداً به نام « یهودیه » گردید و محله‌ی

قدیمی یهودی نشین اصفهان است « جو د باره » بوده و یهودیه ترجمه عربی آن است و معنی آن باره یا حصار یهودیان است.